

مجله آرمغان

نوامبر - دسامبر

۱۹۳۲ مسیحی

آذر ماه

۱۳۱۱ شمسی

تاسیس بهمن ماه ۱۲۹۸ هجری

سال
سیزدهم

(مدیر و نگارنده وحید دستگردی)

شماره
نهم

(فرزدق)

بقیه از شماره سوم سال جاری

اقتباس از کتب و مجلات عربی

وجه تسمیه - چنانکه گفته شد نام فرزدق همام و کذبتش ابوفراس است نه آن (ابوفراس حمدانی شاعر) فرزدق در لغت بمعنی پارچه های خمیر است که در تنور بپزند و پخته شود و فرزدقه مفرد آنست . چون فرزدق رخسار فربه برآمده و سخت مجدر و پرشکاف داشت از اینجهت بفرزدق تشبیه و معروف گردید .
نوار زوجه فرزدق - نوار بر وزن صراف نام زن فرزدق است و از فرزدق

با اینزن حکایات بسیار نقل شده از آنجماله است *که عالم انسانی و مطالعات فرهنگی*

نوار دختر عم فرزدق است و فرزدق در صدم تزویج او بود . اما نوار راضی نمیشد تا اینکه مردی از قریش در صدد نکاح وی برآمد و نوار از فرزدق بمناسبت قرابت خواهش کرد که قبول وکالت در اجرای صیغه نکاح بنماید . فرزدق تدبیری کرده و گفت در شام از من نزدیکتر بتو بسیارند و میترسم در صدد انکار برآیند بهتر آنست که در برابر شهود بمن ولایت مطلق دهی تا بهر کس خواهم ترا نکاح کنم . نوار چنین کرد پس فرزدق در برابر شهود او را بعقد خود در آورد بصداق صدناقه سرخ رنگ سیاه چشم .

نوار از این واقعه بغضب درآمده و بسوی عبدالله زبیر والی عراق و حجاز برای شکایت شتافت. فرزدق نیز بسوی عبدالله رفته و هر کدام شفیع در کار خود برانگیختند. نوار بخوله زوجه عبدالله و فرزدق بحمزۀ بن خوله پسر عبدالله متوسل گردید. ولی شفاعت خوله بر حمزۀ چرید و عبدالله زبیر امر کرد که فرزدق بنوار نزدیک نشود تا آنکه در بصره پیش عامل او محاکمه کنند و مطابق حکم رفتار شود. کار فرزدق و نوار بمحاکمه نکشید و پس ازین واقعه باهم آشتی کردند و فرزدق در باب مقدم شدن شفاعت خوله بر حمزۀ گوید:

املهوه فلم ینجح شفاعتهم و شفعت بنت منصور بن ریان
لیس الشفیع الذی یاتیک مؤقررا مثل الشفیع التی تاتیک عریانا

میهمانی گرگ — از قصه های فرزدق یکی اینست که شبی در بیابانی فرود آمد و نارالقری برافروخت پس دعوت میهمانی وی را گرگی اجابت کرد. فرزدق مانع میهمان درنده نشده زاد خود را با او تقسیم و او را سیر گردانید.

پس این قطعه را انشا کرد :

واطلس عیال و ما کان صاحبا دعوت بناری موها فنانی
فلما اتی قلت ادن فونک انسی و رایاک فی زادی امشترکان
فت اقد الزاد پیشی و عینه علی ضوء نار مرة و دخان
و قلت له لما تکسر منا حکا و قائم سینی فی یدی بمکان
تعش فان عاهدتني لا تخوتنی نکن مثل من یاذب یصطحبان
و انت امرؤ یاذب و القدرکتما اخین کانا لبرصفا بلبان
و لو غیرنا نهت تلتمس القری و ماک بهم او شباه سنان

خلاصه معنی اینست که بهدایت نارالقرای خویش گرگی را میهمان کرده و از زاد خویش او را بهره مند ساختم و چون دندان می نمود در حالتیکه منهم دست بشمشیر بودم گفتم : اگر عهد کنی تا با من خیانت نورزی ما دو رفیق مصاحب

خواهیم بود ولی تو با حیل و غدر دو برادرید که از یک پستان شیر خورده اید و هر گاه بمهمانی جز من آمده بودی باتیر و سر نیزه ترا استقبال و مهمانی می کرد .
 فرزدق بنسب و پدران و نیاگان خود بس افتخار و بالش داشت و هر گاه کسی او را بقبر پدرش غالب سوگند میداد هر حاجتی داشت روا می کرد چنانکه وقتی میخواست طایفه بنی جعفر بن کلاب را هجو کند زنی از آن قبیله بقبر غالب پدر فرزدق پناهنده شد و قسم داد که از هجای فرزدق مصون بماند فرزدق قبول کرده او را هجا نگفت و بدین بیت اکتفا کرد :

عجوز تصلی الخمس عاذت بغالب فلا و الذی عاذت به لا اضیرها

فرزدق - از فسق و فجور خالی نبود چنانکه در زمان خلافت عمر عبدالعزیز در منزل زنی از اهل مدینه میماند و پس از پذیرائی خواست در او آویزد و آن زن بسختی رد کرد و چون خبر بعمر رسید او را از مدینه اخراج ساخت پس هنگامیکه بر شتر سوار شد تا از مدینه بیرون رود گفت : خدا بکشد . جریر را که چنین روزی را درین بیت برای من پیش بینی کرده است :

وکت اذا حلت بدار قوم فانت بخزیه و ترک عارا

مها جاة فرزدق با جریر

این دو شاعر نابغه اسلامی در تمام مدت عمر با یکدیگر در مهاجاة و کشمکش بودند و کوش سخن شناسان عرب بر **الرضان** آنان بود و یکی از علل نبوغ هر یک همین کشمکش و مهاجاة بحساب می آید .

از جمله مهاجاة های معروف اینست که فرزدق در طی قصیده گوید :

حسا دلتانی من ثمانین قامة	کما انقض باز اتم الریش کاسره
فلما استوت رجلاى فی الارض قالنا	اح فیرج ام قتل نحاذره
قلقت ارفعا الامراس لا یثعروا بنا	و افلت فی اعجاز لیل اباده
احا ذر یواین قد و کلابنا	وا سود من ساج نصر مسامره

مجموعه معنی اینست که مرا از هشتاد قامت راه بزیر آوردند مثل شاهباز سیاه که صفیر زنان بال خود را جمع کرده باشد برای فرود آمدن بر سر صید چون پاهایم بزمین رسید گفتند آیا زنده و محل امید است یا کشته شده و باید ازو حذر کرد . دو بیت اخیر ماقبل هم داشته است و خلاصه اینست که پس از انجام مقصود گفتم طنابهارا بالا برید و مرا بالا کشید تا کسی خبردار نشود من میترسم از دو دربانی که برای ما گماشته اند و آن سیاه رنگی که رفیق شب خود را ناگهان با فریاد طلب کند .

جریر - در اینجا میدانی برای جنک بدست آورده و قصیده انشاد کرده که از آن جمله است :

لقد ولدت ام الفرزدق فاجرا . فجات بوزار نصير القوادم
 يوصل جليبه اذا جن ليله . ليرقى الى جاراته باللام
 تدليت تزني من ثماجن قامه . وقصرت عن باع العلا والمكارم
 هو الرجس يا اهل المدينة فاحذروا . مداغل رجس بالغيبات عالم
 لقد كان اخراج الفرزدق عنكم . ظهور الماين المصلى و واقم

خلاصه معنی اینست که مادر فرزدق فرزندی فاجری آورده است که شب از طنابهای خود نردبان ساخته بخانه زنان همسایه میرود هان ای اهل مدینه از رجس و بلیدی فرزدق پرهیز کنید و او را از مدینه برانید تا این مکان مقدس بر رجس او آلوده نشود .

اشعار جریر مردم را بر انگیزت برضد فرزدق پس در خانه مروان حکم که آنوقت والی مدینه بود اجتماع کرده و گفتند سزاوار نیست در میان ازواج پیغمبر اکرم اینگونه اشعار گفته شود و باقرار خود فرزدق حدزنا را بر خود واجب گردانیده است .

مروان گفت من اورا حد نمیزنم ولی نزد کسی میفرستم که اورا حد
بزند وانگاہ بخروج فرزدق از مدینه بامهلت سه روزه فرمان داد چنانکه
فرزدق گوید

تو عدنی و اجلنی ثلاثا کما وعدت لمهلتکها ثمود

پس مروان بعامل خود نوشت که فرزدق را حد زده و محبوس سازد
و مکتوبی بفرزدق داده بدو وانمود که جایزه بعامل خود محول کرده
تا بدو دهد .

چون فرزدق برفت مروان پشیمان شد سفیری دنبال وی فرستاده این ابیات را
از جانب مروان بروی فرو خواند

قل للفرزدق والسفاعة کاسمها ان کنت تبارک ما امرتک فاجلس
و دع المدینه انها مرهوبه وافصد لکة او لیت المقدس
واذا جئت من الامور عظیمه فتخذ لنفسک بالذناع الاکبر

فرزدق مقصود مروان را ازین ابیات پی برده صحیفه او را از دست پر تاب
کرد و گفت

یا مروان مطیبتی محبوبه تر جوالجاء و انه لم یاس
و حیوتی بصحیفه مخومه بخشی علی بها جاء القرس
الق الصحیفه یا فرزدق لا تکره مال جامع علوم تکذابی کمثل صحیفه المتلمس

پس فرزدق از مدینه فرار کرد و در موقع فرار بسعید بن عاص اموی رسید
و امام حسن و امام حسین و عبدالله جعفر نیز با وی بودند چون حکایت خود باز
گفت هر یک صد دینار و راحله باو دادند و بسوی بصره متوجه گردید .
اطرافیان مروان بدو گفتند در این کار خطا کردی و عرض خود را در معرض
هجای چنین شاعر خطرناکی در آوردی پس او هم رسولی از دنبال وی با صد دینار
و راحله از ترس فرستاد تا مگر از هجای او ایمن بماند .

فرزدق به سستی اشعار جریر درین بیت از یک قصیده هجائیه اشارت میکند
 ضربت عليك العنكبوت بنسجها وقضى عليك به الكتاب المنزل
 باشاره وایما میگوید شعر تو مثل پیت عنکبوتست و سستی آنرا خداوند در
 قرآن حکم فرموده گوید ان او هن البیوت لبیت العنكبوت .
 مبرد در کتاب کامل مینکارد

جریر - کنیزی از زید نام اهل یمامه خریداری کرد ولی آن کنیز
 بمواصلت جریر راضی نبوده و آرزو مند زید بود پس انشاد کرد

تکلفنی معیشة آل زید ومن لی بالمرقق والصاب
 وقالت لاتضم ضم زید وماضی ولیس معی شبابی

مرقق بمعنی نان تنک و صواب چیز خوراکیست مرکب از خردل و مویز یعنی
 این کنیز زندگانی آل زید را بمن تکلیف میکند در صورتیکه من دارای مرقق
 و صواب نیستم و حیوانی زید را هم ندارم تا مثل زید با او هم آغوشی کنم

فرزدق - این اشعار را شنید و جواب داد

فان تفرکک علجة آل زید و یعوزک المرقق والصاب
 فقدم کان عیش ایاک مراع علوم انسانی تعیش بماتعیش به الکلاب

یعنی اگر آن کنیز ترا دشمن و معیشت آل زید را دوست میدارد و برای
 تو مرقق و صواب فراهم نمیشود چیز تازه نیست زیرا زندگی پدرت هم تلخ بود
 و چون سکان بالاشه و استخوان معیشت میکرد .

از جمله ایاتی که جریر در هجای فرزدق گفته این بیت است

تری برصا باسفل اسکتیها کعنفقة الفرزدق حین شابا

وقتی مصراع اول بر فرزدق خوانده شد دست بچانه گرفت و دانست مصراع نانی چیست

بسیار اتفاق افتاده که هر يك پيش از آنكه دیگری بدو جواب دهد میدانسته است جواب چیست و از آنجمله اینست که هر دو رشتري سوار شده بجانب رصافه نزد هشام بن عبدالملك میرفتند جریر برای قضای حاجت پیاده شد و شتر درین وقت میخواست باز گردد فرزدق گفت :

الی م تلفیتین و انت تحتی و خیرالناس کلهم امامی
متی ترد الرصافه تستریحی من التهجیر والذبرالدوامی

یعنی بکجا میخواهی باز گردی تو در زیر من هستی و بهترین خلائق در پیش روی من است وقتی برصافه رسیدی آسوده میشوی از گرمای روز و ریشهای خونین بدن . انگاه با خود گفت الان جریر مباد و من این دویت را براو میخوانم پس بدین دویت مرا جواب میدهد و گفت :

تلفت انها تحت بن قین الی الکیرین والفا س الکهام
متی ترد الرصافه تخز فیها کخزیک فی المواسم کل عام

یعنی انصراف و بازگشت میکند بسوی بتک و دم های آهنگری زیرا آهنگرزاده براو سوار است و هر وقت وارد رصافه شود در زحمت و سختی خواهد افتاد چنانکه تو در تمام مواسم سالها بخزنی و تعب گرفتاری درین هنگام جریر از راه در رسید و فرزدق را خندان دید گفت سبب خنده ات چیست دویت نخستین را انشاد کرد جریر هم دویت ثانی را بر خواند فرزدق گفت بخدا قسم این دویت را من ساخته بودم جریر پاسخ داد که مگر نمیدانی شیطان من و تو یکیست .

فرزدق در مقام فخر و حماسه در طی قصیده این بیت معروف را دارد .
اولئك آبائی فجنتی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجمع

جریر نیز در ضمن قصیده جواب چنین میگوید :
لان فخرت باباء مضوا سلفا فقد صدقت ولكن بس ما ولدوا

از اشعار مشهور و مرغوب فرزدق یکی قصیده است که در مدح
علی بن الحسین علیه السلام در ایام حج ساخته و هشام او را حبس کرد آن قصیده مشهور
و مطلعش اینست

هذا الذي تعرف البطحاء و طائنه و البيت يعرفه و الحل و الحرم

در غزل و نسیب گوید :

ان العيون التي في جفنها مرض قتلنا ثم لا تحيين قتلا نا

يصرعن ذالمب حتى لا حراك به و هن اضعف خلق الله انسانا

بدین خوبی که تر نسیب و غزل در عرب یافت میشود ولی ابن خلکان این
غزل را بجزیر نسبت میدهد و قول وی اقویست . دامنه شرح حال فرزدق بسی وسیع است
و بهمین مختصر قناعت رفت (و حید)

« زلزله »

(۵)

بقلم پیمان بختیاری

(زمین لرزه های بزرگ)

اگر بخواهیم کلیه زلزله های تاریخی را نام برده و تشریح کنیم باید این مبحث را
لااقل تا دو سال دیگر ادامه دهیم زیرا که فقط از سال ۷ تا ۱۸۹۴ میلادی چهار
هزار و صد و سی شش زلزله بزرگ و نامی واقع شده است در صورتی که از آن تاریخ تا کنون
نیز زلازل مهیبی مانند زلزله سان فرانسیسکو، زلزله توکیو، پرووانس، مسین،
لیگرری و بالاخره زلزله اخیر قوچان و غیره رخ داده و هر یک موجب خسارات
معتابه گردیده است لهذا بذکر چند زمین لرزه مهم قناعت ورزیده و بمقاله خود
خاتمه میدهم

زلزله لیزبون - در دو ساعت و نیم بظهر مانده اول نوامبر ۱۷۵۵ زلزله مهیبی